سيماى جامعه مطلوب در قلمرو بينش و گرايش

على كرمى

زيربناى زندگى جامعه ها و تمدّن ها

جامعه ها و تمدّن هاى بشرى هر كدام در مورد انسان، جهان و جهان آفرين داراى نوعى ديدگاه و بينش اند. از دورترين كرانه هاى تاريخ بشر تا جهان معاصر، هيچ جامعه و تشكيلات و تمدّنى بدون نوعى جهان بينى و باور در مورد انسان، جهان و آفريدگار هستى بر روى اين سيّاره خاكى پديد نيامده است.

هماره فطرت خداجو و انديشه پويا و حسّ كنجكاوى انسان، از آغاز آفرينش و تشكيل نخستين جامعه كوچك بشرى به همراه او بوده و با نظاره پديده هاى شگفت انگيز و نظامات شگرف آفرينش او را به شناخت جهان هستى و هدفدارى آن، به شناخت انسان و ويژگى ها و جايگاه او در نظام آفرينش و به شناخت آفريدگار و سرچشمه اين همه زيبايى و شگفتى و شكوه رهنمون گشته است.

اين همه اعجاب، هماره او را در برابر اين پرسش هاى متنوع قرار داده است كه: جهان و پديده ها و نظامات شگفت انگيز آن از كجاست؟ آيا اين ها خود پديده آمده اند و خود تدبيرگر خويش اند يا پديد آورنده و برپا دارنده و تدبيرگرى دانا و توانا و بى نياز بر وراى اين پديده ها و حركت و شور و شعورهاست؟ و هدف از آفرينش اين ها چيست؟

اگر جهان را آفريدگارى است، داراى چه صفات و ويژگى هايى است؟

آيا انسان مى تواند به سوى او راهى بجويد يا نه؟ و رابطه شايسته و بايسته انسان با او چه گونه است؟

انسان، اين معمّاى آفرينش چگونه موجودى است؟

نقاط قوّت و ضعف و ويژگى هايش، كدام است و هدف از آفرينش او چيست؟

بايد خود را به كدام ارزش ها بيارايد؟ از كدامين آفت ها و خصلت ها بپيرايد و فرجام كارش به كجا خواهد انجاميد؟

آيا او در پرتو نداى درونى فطرت، شعله فناناپذير وجدان، مشعل فروزان خِرد و گوهر دانش و بينش مى تواند راه زندگى شايسته را از ميان كوره راه ها دريابد يا نيازمند به پيام آسمانى و برنامه انسان ساز و افتخارآفرين آفريدگار خويش است؟

قرآن در انديشه طراحى و ساختن و آراستن دنيايى زيبا، خردمندانه، آزاد، آباد، با امنيت و معنويتى است كه براى اين پرسش هاى اساسى و زيربنايى، شايسته ترين و دقيق ترين پاسخ ها را بيابد. به همين جهت است كه قرآن پيش از هر چيز، كار را از دهش شناخت و بينش درست به انسان و ايجاد تحول مطلوب در دستگاه خرد و انديشه او آغاز مى كند و مى كوشد تا آن را پرفروغ تر سازد و موانع روشنگرى آن - كه آفت حيات پاك و خردمندانه و بشردوستانه است - را بزدايد و آن را بر غرايز و نيروهاى درونى و برونى حاكم سازد ومديريت جان و دنياى وجود فرد و جامعه را به آن بسپارد.[1]

از اين رو به سوى غرايز و انگيزه هاى درونى و طبيعى انسان مى رود، و آن ها را آن گونه كه هستند به دور از افراط و تفريط مى پذيرد و تعديل مى كند و تلطيف مى بخشد و به نياز آن ها پاسخى خردمندانه و سنجيده مى دهد; چرا كه هر كدام از آن ها را نيروها و ابزارهاى حركت و قيام و موتور محركه زندگى انسان به حساب مى آورد و نردبان ترقى و اوج گرفتن او به پرفرازترين بام گيتى; پس بايد به رسميت شناخته شده و گرامى شمرده شوند و وسيله رشد باشند و با مديريت خِرد و دانش و دين و تجربه هاى موفق سامان داده شوند، نه آن كه بى مهار و بى هدف و بى برنامه رها و يا سركوب گردند.[2]

در گام سوم، قرآن به خواسته هاى عالى انسان مى انديشد; به روح او، عواطف بشرى، وجدان، فطرت، كشش هاى اخلاقى و انسانى او و آن ها را شكوفا و بارور مى سازد و دنيايى زيبا، دوست داشتنى و پر از نيك بختى را براى وى رقم مى زند.[3]

با ويژگى هايى در بينش، گرايش، و منش و عمل كه در ادامه، به مرور آن ها خواهيم پرداخت:

سيماى جامعه مطلوب در قلمرو بينش

1ـ همگرايى در جهان بينى

برخى از دانشمندان در راه پى افكندن طرح جامعه و بنياد تمدّن، به موضوع ها و عواملى نظير عامل زبان و لغات، نژاد و خون، عامل جغرافيايى و منطقه اى، آداب و رسوم و سنت هاى ملّى، نظام و حكومت واحد، منافع طبقاتى و صنفى و گروهى گرايش جسته و اين ها را عامل وحدت و يكپارچگى انسان ها و تشكيل جامعه موفق و پايدار نگريسته اند. البته بسيارى از جامعه هاى كنونى نيز بر اين اساس شكل گرفته و بسيارى از مشكلات و بحران ها نيز زاييده همين طرز نگرش است.

امّا در جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن، ضمن پيراستن اين عوامل از بار منفى و تعصب انگيز و صلح ستيز آن و جهت دهى خردمندانه و بهرهورى شايسته و منطقى از آن ها در راه رشد صلح و بهروزى انسان، به اين عوامل به عنوان عامل همگرايى و وحدت و نزديك ساز دل ها و جان ها چندان بهايى داده نمى شود، بلكه جامعه مطلوب بيشتر بر پايه هاى تزلزل ناپذير انديشه و عقيده و ايمان و جهان بينى اساسى و استوار قرآن بنياد مى گردد.

قرآن بر اين واقعيت رهنمون است كه زيربناى تفكر و انديشه و روابط فردى و اجتماعى هر جامعه اى، از جهان بينى آن برمى خيزد; همان گونه كه معيارها و ملاك ها، ارزش ها و ضدّارزش ها، برنامه ريزى ها و طرح هاى آن در ميدان هاى مختلف اجتماعى، اقتصادى، صنعتى، سياسى، هنرى و تشكيلاتى نيز همه و همه از جهان بينى سرچشمه مى گيرد.

با اين بيان، طبيعى است كه جهان بينى هاى متفاوت و متضاد و ناهمگون و ناسازگار، ناهماهنگى و تفرقه و درگيرى هاى پايان ناپذير و دردناكى را به بار مى آورند و زندگى اجتماعى را تلخ و ناگوار و پر ضايعه و گاه غيرقابل دوام و بقا مى سازند.

بر اين اساس است كه قرآن در پى ريزى و بنياد پايه هاى جامعه و ساختار آن، با رعايت آزادى انديشه و گراميداشت حق سنجش و مقايسه و پاسداشت حق انتخاب براى افراد، به همگرايى در انديشه و عقيده و جهان بينى يگانه - با به رسميت شناختن تنوع سليقه ها و انديشه ها - اهميّت مى دهد تا از اين رهگذر جامعه اى همگرا و يكپارچه و امتى منسجم و پايدار و شرايطى هدفمند و حكيمانه پديد آورد و جهانى زيبا و هماهنگ با مجموعه نظام هستى بسازد كه اين يكى از ويژگى هاى جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن در قلمرو بينش است.

قرآن در انگيزش انسان به اين جهت مى فرمايد:

(اِنَّ هذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)[4]

«اين است آيين شما كه آيينى يگانه است، و من پروردگار شما هستم; از اين رو ]تنها[ مرا بپرستيد.»

پس از نصب علايم راهنما و نشانه هاى جهت بخش در اين راستا مى فرمايد:

(اَنَّ هذا صِراطى مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِه ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)[5]

«از اين رو كه راه راست و بى انحراف من اين است، از آن پيروى كنيد و از ديگر راه ها نرويد كه شما را از راه او پراكنده و دور مى سازد. اين هاست كه خدا شما را به آن سفارش فرموده است، باشد كه پروا پيشه سازيد.»

2ـ بينش خداجويانه

خداجويى، خداشناسى و خداپرستى در گستره انديشه، زبان، منش و عمل، بنيادى ترين ويژگى جامعه مورد نظر قرآن است; چرا كه جامعه مطلوب قرآن از نظر جهان بينى، خدايى مى انديشد و خدايى مى نگرد و خدايى حركت مى كند.

قرآن انسان را به شناخت آفريدگار هستى، پرستش و رعايت قوانين و مقررات او فرا مى خواند، و به سوى آفريدگارى رهنمون است كه كران تا كران هستى و پديده هاى متنوع آن، آفريده اوست; آفريدگارى كه دانا و توانا، حكيم و فرزانه، شنوا و آگاه، عادل و گواه بر اعمال، بلندمرتبه و پرشكوه، روزى دهنده و ارزانى دارنده نعمت ها، توبه پذير و آمرزنده، پاداش دهنده و كيفركننده، بردبار و دوست داشتنى، غنى و بى نياز، بخشاينده و نيكوكار، بى نظير و بى مثال، پيروز و مسلط بر همه چيز، جاودانه و فناناپذير، مالك و حاكم بر هستى، نگاه دارنده و برپادارنده موجودات، شكافنده هسته و روياننده دانه و گياه، حيات بخش و دريافت دارنده جان ها و برانگيزاننده ارواح در آستانه رستاخيز است.

آفريدگارى كه دارنده تمامى صفات كمال و جمال و سرچشمه همه والايى هاست و از همه عيوب و نيازها و نقايص، پاك و پاكيزه است.[6]

آفريدگارى كه هستى را بر اساس نظم و حكمت و حساب و هدفدارى آفريده و فرجام كارها نيز به سوى اوست; همو كه علاوه بر مجهّز ساختن انسان به فطرت خداجويى، وجدان اخلاقى و مشعل فروزان خرد، پديده وحى و رسالت را نيز به يارى انسان فرستاد تا راه شايسته و بايسته زندگى را براى او روشن سازد.

براين باور است كه هر پژوهشگرى اگر به قرآن بنگرد و در آيات دلنشين آن بينديشد، به موضوع و برنامه اى برخورد نخواهد كرد كه به خدا باز نگردد و با آفريدگار هستى ارتباطى گسست ناپذير نداشته باشد; خلقت موجودات، نور و ظلمت، حركت اجرام كيهانى، تحوّلات جوّى، دگرگونى هاى زمين و دريا، گردش شب و روز، تابش خورشيد، ريزش باران، فرود دانه هاى تگرگ، رويش گياه و نبات، رشد درختان و زيبايى جنگل، رويش محصولات زراعى و شكوفايى و طراوت مزارع و سرسبزى چمن، پيدايش حشرات و تنوّع حيوانات، اختلاف زبان ها و تفاوت رنگ ها، آفرينش انسان و تغيير احوال او، خواب و بيدارى، سلامت و بيمارى، وسعت و ضيقِ معيشت، جوانى و پيرى، قوّت و ضعف، توالد و تناسل، زندگى و مرگ، حشر و نشر، هدايت و ضلالت، دانش و حكمت، تزكيه و تربيت، جنگ و صلح، نزول فرشتگان و امدادهاى غيبى به پيامبران، يارىِ تقواپيشگان و طرد و رجم شياطين، نهضت هاى آرمانى و نزول و فرود شريعت ها و كتاب ها، تقنين قوانين و تنظيم مقررات زندگى و... همه و همه به خدا مرتبط است و همه به سوى او باز مى گردد و به او نسبت داده مى شود و جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن اين گونه مى نگرد و از قرآن اين گونه الهام و شناخت و بينش و فروغ مى گيرد و چراغ زندگى بر مى افروزد.

در قرآن و بينش خدايى جامعه مورد نظر آن، همه چيز و همه امور و شؤون، رنگ و نشان خدايى دارد و صفات و نام هاى بلندآوازه آفريدگار هستى مبناى نظام تكوين و تشريع است و اوست كه علل و اسباب را پديد آورده و تدبير مى كند، و با اين وصف هموست كه انسان را به سرنوشت فردى و خانوادگى و اجتماعى خويش حاكم ساخته است.

به آواى دل انگيز وحى دراين مورد گوش جان مى سپاريم كه مى فرمايد:

(اِلهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ لا اِلهَ اِلاّهُوَالرَّحْمانُ الرَّحيمُ)[7]

«خداى شما، خدايى يگانه است; جز او خدايى نيست ]و اوست[ بخشايشگر مهربان.»

(فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلُهِ وَ لاتَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ اِنَّمَا اللّهُ اِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الاَْرْضِ)[8]

«به خدا و پيام آوران او ايمان بياوريد و نگوييد [خدا] سه گانه است. [از اين گفتار شرك آلود، ]آن گونه كه برايتان بهتر است باز ايستيد! جز اين نيست كه خدا، خدايى يگانه است; منزّه است از اين كه برايش فرزندى باشد; آنچه در آسمان ها و آنچه در زمين است تنها از آنِ اوست; و خدا [تدبيرگر و ]كارسازى بسنده است.»

(قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّهِ عَلى بَصِيرَة أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)[9]

«[هان اى پيامبر به آنان] بگو: اين است راه من، كه من و كسى كه [ راه آسمانى مرا گام سپرد و ] مرا پيروى كرد بر اساس بينشى [ روشن و روشنگر، مردم را ] به سوى خدا فرا مى خوانيم و [ به هوش باشيد كه] خدا پاك [ و منزّه ] است، و من از شرك گرايان نيستم.»

(فَإِلهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ اَلَّذينَ اِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصّابِرينَ عَلى ما اَصابَهُمْ وَ الْمُقيمِى الصَّلوةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[10]

«پس [ بدانيد كه ] خداى شما خدايى يگانه است، از اين رو [تنها] در برابر [فرمان و مقررات] او گردن گذاريد و [ تو اى پيامبر ما!] فروتنان را نويد [ نجات و رستگارى ] ده. همانان كه وقتى خدا [ به شكوه و عظمت] ياد شود دل هايشان مى ترسد، و آنان كه بر آنچه به آنان برسد شكيبايند و نماز را هماره به پا مى دارند و از آنچه روزى آنان ساخته ايم انفاق مى كنند.»

3ـ آينده نگرى و آينده سازى

بيشتر انسان ها فرزندان حال هستند و در زمان حال زندگى مى كنند; به آن چه هم اكنون دارند دلخوش هستند و به آينده نگرى و دورانديشى و آينده سازى، چندان شور و شوقى نشان نمى دهند. جامعه ها و حكومت هايى هم كه در زمان ماضى مى انديشند و در زمان ماضى زندگى مى كنند، كم نيستند.

در اين ميان آن جامعه ها و تمدّن ها و نظام هاى خردورزى كه به راستى به آينده، آن هم آينده دور بينديشند و آينده ساز و فرصت آفرين باشند بسيار اندك اند. جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن در قلمرو بينش، جامعه اى است دورانديش، ژرف نگر، آينده بين، آينده شناس، آينده ساز و فرصت آفرين.

جامعه آينده ساز

جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن، جامعه اى آينده نگر و آينده ساز است. هم مى كوشد تا زندگى اين جهان را به شايسته ترين صورت ممكن سامان دهد، و هم وسيله ساختن زندگى آن جهان را تأمين كند.

ويژگى هاى جامعه مطلوب قرآن به قرار زير است:

الف ـ با الهام از قرآن و روايات، مرگ را نه تنها فنا و نابودى مطلق و پايانِ همه چيز نمى نگرد و از آن نمى هراسد، بلكه آن را ولادتى جديد، انتقال به جهان ديگر، خواب عميق و آن گاه بيدارى هميشگى، و گام نهادن به جهانى وسيع و پهناور و پرگشودن به آسمان بى كرانه زندگى ارزيابى مى كند.

«فَما الْمَوْتُ اِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرّاءِ اِلىَ النَّعِيمِ الّدائِمَة وَ الْجَنانِ الْواسِعَةِ ... .»[11]

به انسان هشدار مى دهد كه به هوش باشد و در كمند مظاهر فريباى دنيا اسير نگردد و آن ها را وسيله آزادگى و نيك بختى و آسايش سازد، نه آن كه به خدمتشان درآيد و بردگى آنان را گردن نهد.

«الدُّنْيَا دَارُ مَمَرّ لَا دَارُ مَقَرّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.»[12]

«دنيا خانه اى است كه از آن بگذرند، نه جايى كه در آن به سر برند، و مردم آن دو گونه اند: يكى آن كه خود را فروخت و خويش را به تباهى انداخت، و ديگرى آن كه خود را خريد و آزاد ساخت.»

ب ـ جامعه مطلوب، زندگى اين جهان را مزرعه و كشتگاه آن جهان، انسان ها و جامعه ها را، زارع و باغبان، نيت ها و عمل كردها را بذر و دانه و نهال، و امكانات و نعمت ها و فرصت هاى خدادادى را بارانى زندگى ساز ارزيابى مى كند كه بر آن ها مى بارد و محصول اين مزرعه به طور كامل در جهان ديگر چيده مى شود و بر اين باور است كه هر كس و هر جامعه و تمدّنى، بذرش خالص تر و مرغوب تر و بذرافشانى اش گسترده تر و حساب شده تر و تلاش و كارايى اش بيشتر باشد، ميوه و شكوفه و گل اش افزون تر، و خرّمى و سرسبزى و طراوت بوستان و مزرعه اش بيشتر و پردوام تر خواهد بود، و هر جامعه اى در انديشه و نيت و گفتار و عمل ناشايسته تر و ساده انديش تر و ناخالص تر باشد، ثمره و برداشت او كم تر يا تلخ و ناگوار و شوم تر خواهد بود.

(مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فى سَبيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّة اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فى كُلِّ سُنْبُلَة مائَةُ حَبَّة وَاللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَاللّهُ واسِعٌ عَليمٌ\* اَلَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فى سَبيلِ اللّهِ ثُمَّ لايُتْبِعُونَ ما اَنْفَقُوا مَنَّاً وَلا اَذىً لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنوُنَ)[13]

«وصف [ بخشش] كسانى كه دارايى هاى خود را در راه خدا انفاق مى كنند، به سان وصف دانه اى است كه هفت خوشه رويانيده و در هر خوشه اى يكصد دانه است، و خدا براى هر كه بخواهد، [ آن را ]چند برابر مى سازد، و خدا گشاينده و دانا است. آنان كه دارايى هاى خويش را در راه خدا انفاق مى كنند، آن گاه از پى آنچه انفاق نموده اند، نه منّتى مى گذارند و نه آزارى مى رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان [ محفوظ ]است; و آنان نه بيمى خواهند داشت و نه اندوهگين مى شوند.»

پ ـ جامعه مطلوب قرآن، انديشه اى از افق محدود اين جهان فراتر و جهان هاى وسيع ترى را در برابر خويش مى نگرد. اين جهان را زودگذر و سرگرمى ناپايدار مى بيند و سراى ديگر را فناناپذير و جاودانه.[14]

«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا يَسْلَمُ نُزَّالُهَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا.»[15]

«دنيا خانه اى است فراگرفته بلا، شناخته به بىوفايى و دغا. نه يك حال پايدار است و نه مردم آن از سلامت برخوردار. دگرگونى پذيرد، رنگى دهد و رنگِ ديگر گيرد. زندگى در آن ناباب است، و ايمنى در آن ناياب، و مردم دنيا نشانه هايند كه آماجشان سازد. تيرهاى خود به آنان افكند و به كام مرگشان دراندازد.»

زندگى اين جهان را توأم با دردسر و دلهره و پر از تضادّ و تزاحم مى نگرد و سراى آخرت را خالص از دهشت، وحشت و عارى از تضادّ و تزاحم.

زندگى اين جهان را كالاى ناچيز، متاع اندك و خواب و خيال فناپذير مى نگرد و سراى ابدى را حيات خالص و جاودانه.

زندگى اين جهان را با همه زيبايى هايش قطره اى در برابر اقيانوس حيات ديگر مى نگرد.

(اَرَضيتُمْ بِالْحَيوةِ الدُّنْيا مِنَ الْاخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا فِى الْاخِرَةِ اِلاّ قَليلٌ)[16]

«آيا به جاى [ سراى جاودانه] آخرت به زندگى اين جهان دل خوش داشته ايد؟! پس [ به هوش باشيد] كه كالا و [ بهرهورى] زندگى اين جهان در برابر [سراى] آخرت جز اندكى نيست.»

ت ـ جامعه مطلوب، اين جهان را سراى آزمون و تربيت و پرورش مى نگرد، نه سراى بيهودگى و فرصت سوزى; هم زيبايى ها و مواهب اين جهان را مى خواهد و هم مواهب و نعمت هاى سراى ديگر را. آبرو و اعتبار و وجاهت اين جا و آن جا را طالب است، اما در مقام تضادّ و به هنگامه تصميم، آن را نگاه مى دارد و اين را وسيله آن مى سازد.

جامعه مطلوب اين جا را سراى راستى براى راست گويان، سراى درستى براى درستكاران، خانه تندرستى براى دنياشناسان، خانه بى نيازى براى توشه گيران، خانه پند و اندرز براى پندآموزان، تجارت خانه و بازار دوستان خدا، نيايشگاه شيفتگان حق، نمازگاه فرشتگان، سراى فرود وحى و سراى آزمون مى نگرد، كه در آن مهر و رحمت خدا را به دست مى آورند و بهشت پرنعمت و زيباى او را سود مى برند.

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْق لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَة لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَة لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ ... .»[17]

با همه وجود مراقب و هوشيار است تا تدبيرى بينديشد و با برنامه اى زندگى كند كه آخرت و نيك بختى جاودانه آن را به دست آورد و دچار زيان و خسران نگردد.[18]

«الدُّنيا سَوقٌ، رَبِحَ فِيْها قَوْمٌ وَ خَسِرَ فِيْها آخَرُون.»[19]

«دنيا به منزله بازارى است; گروهى در آن سود بردند و گروهى زيان كردند.»

ث ـ جامعه مطلوب و محبوب قرآن، جامعه اى است كه زندگى اين جهان را، بسان جهش برق و درخشش نور، بسان شعله اى در برابر باد، حبابى بر روى آب، غبارى در مسير طوفان، راهى براى گذر، پلى براى عبور، سايه اى زوال پذير، ساعتى زودگذر، كالا و بهره اى ناچيز، دريايى ژرف و پرخطر، سرايى همراه درد و رنج ارزيابى مى كند و جهان ديگر را سراى قرار و آرامش، و نعمت ها و مواهب آن را براى كسانى كه آينده را بسازند، پايدار مى نگرد.

(يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)[20]

«اى قوم من! جز اين نيست كه اين زندگى دنيا كالايى [ بى مقدار] است و بى گمان آخرت همان سراى آرامش [ و نيك بختى] است.»

ج ـ جامعه اى است كه عشق بدين سرا و پرستش آن را سرچشمه فتنه ها و گناهان، باعث كورى و كرى دل و جان، موجب ذلّت و اسارت، تباه كننده خرد و فطرت و وجدان، و فراهم آورنده آتش دوزخ و برافروزنده آن مى نگرد،[21] و بر اين باور است كه نبايد آن را جاودانه پنداشت، بدان مغرور و فريفته شد، بدان مطمئن گشت، بدان تكيه و اعتماد كرد، سراى آخرت را بدان مبادله كرد، نبايد خود را برده آن ساخت، زندانى آن نمود و وجهه همّت خود قرار داد.

نبايد بر آن و بر دنياداران تعظيم كرد، و آينده نگرى و ژرف انديشى حكم مى كند كه بايد دنيا را وسيله و نردبان و مزرعه آخرت پنداشت، نه هدف و زندان خويشتن.

«فَلْيَتَزَوَّدِ الْعَبْدُ مِن دُنياهُ لِآخِرَتهِ وَ مِن حَياتِهِ لِمَوْتِهِ وَ مِنْ شَبابِهِ لِهرَمِهِ، فَانَّ الدُّنيا خُلِقَتْ لَكُمْ وَ اَنْتُم خُلِقْتُم لِلْآخِرَةِ.»[22]

ح ـ جامعه مورد نظر قرآن، زندگى اين جهان را بدون جهان ديگر، پوچ و بى هدف و بى معنى مى نگرد.

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَتُرْجَعُونَ)[23]

«آيا [چنين] پنداشتيد كه ما شما را بيهوده آفريده ايم و به سوى ما باز گردانيده نخواهيد شد!»

خ ـ جامعه مطلوب، اين جهان و نظام شگرف آن را كه همه چيز آن بر اساس حساب و اندازه گيرى و نظم بهت آور و هدفدارى و حكمت است، پرتو و قطره اى از حيات ابدى و نشانگر زندگى جهانى ديگر مى نگرد كه جهان عدالت و حساب و كتاب و پاداش و كيفر است و عدالت خدا آن را لازم مى نمايد.

(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالُْمجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)[24]

«بى گمان براى پرواپيشگان نزد پروردگارشان باغ هاى پرنعمت [ بهشت] است. پس آيا فرمانبرداران را چون [ قانون شكنان و] بدكاران قرار خواهيم داد؟ شما را چه شده است؟! [ راستى ]چگونه داورى مى كنيد؟»

چ ـ اين جهان را هدفدار، و هدف را تكامل همه جانبه انسان ارزيابى مى كند كه بدون وجود جهانى ديگر بى معنا و بى هدف جلوه مى نمايد و همه چيز معمّا مى گردد.

(وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإِنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونِ)[25]

د ـ اين جهان را جهان تزاحم و اختلاف و كشمكش مى نگرد و جهان ديگر را به دور از هرگونه تزاحم كه بر بستر صلح و صفا و آرامش مى گذرد.

(فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ)[26]

«خداوند در روز رستاخيز در آنچه با هم اختلاف مى كردند، ميان آنان داورى خواهد كرد.»

ويژگى آينده نگرى و شناخت باطنى جهان و باور به عدالت و بهشت و دوزخ و حساب و كتاب، تأثير عميق و گسترده اى در انديشه و گفتار و عملكرد اين جامعه و مردم آن مى نهد; چرا كه گرايش ها و پويش هاى انسان در ميدان هاى گوناگون زندگى، بازتاب بينش اوست و رفتار و كردار يك جامعه و نظام و مردم آن، با جهان بينى و جهان شناسى و باور آنان پيوند تنگانگ و گسست ناپذيرى دارد. چنين جامعه اى با چنين باور عميقى، روشن است كه سخت مراقب عمل كردها و نيت هاى خويش است، و به سان گياه شناسى فرزانه ـ كه به خواصّ و اثرات گياهان شفابخش و مسموم كننده آگاه است ـ عمل مى كند و تمامى ارزش ها را جذب و ضدارزش ها را دفع مى كند و سيماى جامعه اش سيماى عدالت، كرامت، آزادى، تقوا، امنيّت، رعايت حقوق و بشردوستى مى گردد و از فساد و تباهى و خودكامگى و بيداد آشكار و نهان در مورد همدين و هم انديش و همنوع حتى در حق يك مورچه ناتوان، آن هم به اندازه سلب پوست جوى از حقوق او، سخت دورى مى گزيند.

«وَ اللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَيْء مِنَ الْحُطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْس يُسْرِعُ إِلَى الْبِلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا... .»[27]

«به خداى سوگند، اگر تمام شب را بر روى خارهاى سخت و گزنده بيابان ها به سر برم، و يا با غُل و زنجير به اين سو و آن سو كشيده شوم، برايم خوشايندتر از اين است كه خدا و پيامبرش را در روز رستاخيز در حالى ديدار نمايم، كه به برخى از بندگان خدا ستم روا داشته و يا چيزى از ثروت فرد، يا جامعه را غصب كرده باشم! و چه گونه به خاطر نفسى كه به كهنگى و فرسودگى شتابان است و زمانِ ماندنش در دل خاك دراز و فراوان، بر كسى ستم كنم و حقوق اورا پايمال سازم؟! ... نه! به خداى سوگند اگر هفت اقليم را با آن چه در زير آسمان هاست به من دهند تا خدا را به اندازه به ناروا گرفتن پوست جوى از مورچه اى نافرمانى كنم، چنين نخواهم كرد! و اين دنياى ظالمانه شما نزد من از برگ جويده شده دهان ملخى بى ارزش تر است! على را با نعمت هاى فناپذير و لذّت هاى ناپايدار دنيا چه كار؟! از خفتن خردها و زشتى لغزش ها به خدا پناه مى بريم و از او يارى مى جوييم.»

آرى، باور عميق به جهان ديگر است كه جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن را اين گونه به ايمان و عمل، عشق و اخلاص، مراقبه و محاسبه، اميد و آرامش، عدالت و هدفدارى، رعايت حقوق و كرامت انسان سوق مى دهد و آن را نه تنها در نگرش و بينش و گفتار، كه به راستى در منش و ميدان عمل نيز برتر و والاتر مى سازد و سيما و سيره درخشان و پر جاذبه اى از آن در چشم انداز شايستگان و حق جويان قرار مى دهد كه فوج فوج به سوى آن جذب گردند;[28] و اين از ويژگى هاى جامعه مطلوب و محبوب قرآن در قلمرو بينش است.

سيماى جامعه مطلوب در قلمرو گرايش

توحيدگرايى

جامعه مطلوب و آرمانى قرآن، در قلمرو بينش و گرايش و عمل توحيدگرا است; چرا كه اساس دعوت قرآن در تمامى ابعاد و شؤون بر شالوده يكتابينى، يكتاگرايى و يكتاپرستى نجات بخش استوار است.

قرآن در صدها آيه از آيات روشنگرش به اصل توحيد و توحيدگرايى رهنمون است; به توحيد و توحيدگرايى در آفرينش،

به توحيد و توحيدگرايى در تدبير جهان هستى،

به توحيد و توحيدگرايى در حاكميت و قانون گذارى،

به توحيد و توحيدگرايى در قضاوت،

به توحيد و توحيدگرايى در مالكيّت و پذيرش سيستم توليد و توزيع و مصرف بر اساس مقرّرات عادلانه خدا،

به توحيد و توحيدگرايى در فرمانبردارى،

به توحيد و توحيدگرايى در پرستش،

به توحيد و توحيدگرايى در نيايش،

به توحيد و توحيدگرايى در الوهيّت و دريافت طرح، برنامه، آرمان، و الگوى شايسته زندگى،

به توحيد و توحيدگرايى در رهبرىِ امور،

به توحيد و توحيدگرايى در جهت بخشيدن به همه استعدادها، امكانات، توانايى ها،

به توحيد و توحيدگرايى در استعانت و يارى طلبى و يارى جويى،

به توحيد و توحيدگرايى در رزق و روزى دهى و روزى خواهى،

و به توحيد و توحيدگرايى در عشق و خشنودى و رضايت او.

درست به همين دليل است كه خداى تعالى فرمانبردارى از پيامبر و پيشوايان معصوم را به اطاعت از قوانين و مقررات خود گره مى زند:

(مَنْ يُطِعِ الَّرسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ ...)[29]

«هر كس از رسول خدا پيروى كند بى گمان از خدا پيروى كرده است.»

شفاعت آنان را نيز در قلمرو خشنودى و اجازه خود باور دارد:

(مَنْ ذَا الَّذى يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ)[30]

«چه كسى جز به اذن خدا، نزد او شفاعت مى كند؟»

اين گونه رابطه انسان را با يكتا آفريدگار بى همتا و گرداننده امور تنظيم مى كند تا فرد و خانواده و جامعه توحيدگرا از همه اسارت ها آزاد شود.

قرآن، روشنگرى مى كند كه توحيدگرايى و يكتاپرستى خالص و صادق نه تنها اساسى ترين ويژگى جامعه مطلوب و محبوب، كه سرلوحه همه دعوت هاى پيامبران بوده است:

(ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ)[31]

«فرمان نيافته بودند مگر اين كه با گرايش به حق، تنها خدا را بپرستند در حالى كه دين ]خود [را براى او خالص گردانيده، و نماز را بر پا دارند و زكات را بپردازند; و اين است آيين استوار.»

اين نكته ظريف و عميق بسى شايسته دقت است كه ويژگى توحيدگرايى و يكتاپرستى جامعه مطلوب نه تنها از انبوه آيات و روايات سرچشمه مى گيرد كه از خرد و دانش و فطرت انسان نيز به روشنى دريافت مى شود، چرا كه:

1ـ تنها او آفريدگار و گرداننده جهان هستى است;

2ـ تنها اوست كه انسان را آفريده و بر كانال هاى پُرپيچ و خم جسم و روح اين موجود ناشناخته و بر راز و رمز صعود و سقوط او آگاه است;

3ـ تنها اوست كه از كمند جاذبه ها، رابطه ها، هواها و آفت ها، آزاد و آفريدگار همه است; و به همين دليل نيز تنها او صلاحيت تدبير امور و شؤون فرد و جامعه را دارد، نه انسانى كه هنوز خود را موجودى ناشناخته مى نگرد و يا در چنگ هواها و رابطه ها و هزاران وابستگى مريى و نامريى اسير است.

توحيد، روحى در كالبد جامعه

توحيد، نخستين اصل و پايه و اساس دين است.

توحيد محور و مركز و قلب تپنده و ستون فقرات دين است. اگر بر اين اصل، اصول ديگرى همانند نبوّت و معاد افزوده اند، نه بدان مفهوم است كه آن ها هم رديف نخستين اصل دين هستند و در نقش و كارسازى و جهان پردازى و ساختن فرد و جامعه مطلوب، همچون اصل نخست مى باشند، بلكه توحيد در اين ميان، به منزله موتور دين و ديگر برنامه ها به سان ساير عناصر تشكيل دهنده آن است.

نيز به همين دليل است كه اگر جامعه اى بر توحيدگرايى اش صدمه اى وارد شود، ديگر عناصر و اجزاى دين و ديندارى كارساز نيست و نمى توان آن را جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن شناخت; چرا كه آفت شرك و ظلم، همه چيز را تباه مى سازد.

(قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنْ الْخَاسِرِينَ بَلْ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنْ الشَّاكِرِينَ)[32]

«]هان اى پيامبر![ بگو: پس آيا ]شما[ اى مردم نادان! به من فرمان مى دهيد كه غير خدا را بپرستم! و به يقين به تو و به كسانى كه پيش از تو ]به رسالت و پيام رسانى برگزيده شده[ بودند وحى شده است كه: اگر شرك بورزى، بى گمان عملكرد تو تباه مى گردد و از زيانكاران خواهى شد.»

جنبه هاى شرك گرايى و حق ناپذيرى

انبوه آيات قرآن، كه به دسته هاى متنوعى قابل تقسيم و تحقيق است، تمامى چهره ها و جنبه هاى مريى و نامريى شرك را در انديشه و عقيده و گفتار و عمل به سخت ترين شيوه ممكن نكوهش مى كند و مردود مى شمارد و آن ها را در شأن جامعه مطلوب نمى نگرد.

قرآن شرك گرايى را در چهره انكار حق، اعراض از حق، عقبگرد لجوجانه از حق، فراموش كردن خدا، گرفتن معبودهاى دروغين، ناخوش داشتن برنامه هاى آسمانى، سركشى در برابر آيات خدا، گزينش لجوجانه راه كفر و حق ناپذيرى، دروغ شمردن پديده وحى و رسالت، چسبيدن به واسطه ها، احبار و رهبان، قطب ها و مرشدها و مرادها، اكثريت خودكامه و يا اقليت زورگو و حق ستيز نفى و از ويژگى جامعه ها و تمدّن هاى شرك آلود و استبداد زده و اصلاح ناپذير مى نگرد، نه جامعه باز و توسعه يافته و با فرهنگ و مطلوب قرآن; و اگر در جامعه و كشورى اين بلاهاى هستى سوز را مى نگريم، نشانگر شرك گرايى و حق ناپذيرى تحميل گران آن است; گرچه به سان استبداد اموى و عباسى و ... جامه توحيدگرايى بپوشند و پرچم «اللّه اكبر» به دست داشته باشند.

باورى ژرف و دگرگون ساز

واژه آشنا و دل پذير «ايمان» در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم دل بستن، اطمينان يافتن، باور داشتن دل و قلب و جان آدمى به چيزى است و در فرهنگ قرآن و روايات به مفهوم باور فكرى و اطمينان عميق قلبى به مبدأ و معاد و رسالت برترين پيام آوران خدا و حقانيت پيام آسمانى اوست.[33]

اين باور درونى و گرايش قلبى، قدرت و توانايى فرد و جامعه دارنده آن را بالا مى برد. روح اميد و آينده نگرى و آينده سازى در آنان مى دمد. آنان را به ايثار و اخلاص وامى دارد. فداكارى و گذشت در راه هدف هاى والا را سيره و منش آنان مى سازد. مشكلات را سهل و آسان جلوه مى دهد. زندگى را شاداب و بانشاط و پرطراوت و محتوا مى سازد. به فرد و جامعه، شجاعت، شهامت، دريادلى، شكيبايى در راه هدف، و قدرت ابتكار و آفرينندگى مى بخشد. در كران تا كران زندگى شور و شعور، عشق و مهر و حرارت پديد مى آورد و دل ها و جان ها و ديدگان را نورباران مى سازد.

در جامعه مطلوب، ايمان تنها يك باور قلبى و گرايش عميق فكرى نيست، بلكه باورى است كه انديشه و فكر، قلمرو گفتار و زبان و ميدان عمل را نيز تحت تأثير قرار مى دهد.

«اَلاْيمانُ هُوَ الإِقْرارُ بِاللِّسانِ وَ عَقْدٌ فِى الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالأَرْكان.»[34]

ايمان به خدا، عقيده و باور دگرگون سازى است كه همراه و همگام با عمل است; با عمل شايسته در زندگى فردى و جمعى. منش و عملكرد است و گفتار و نوشتار، بخش ناچيزى از آن است;

«اَلاِْيمانُ كُلُّهُ عَمَلٌ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذلِك.»[35]

ايمان و باور عميق در جامعه مطلوب، بسان مادّه حياتى خون است كه از قلب حركت مى كند و در همه رگ ها و مويرگ ها جريان مى يابد، و همان گونه كه قلب و خون، حيات مادّى و زندگى جسم را تضمين مى كند، اين باور و ايمان برخاسته از خرد و فطرت حق طلبانه و عدالت خواهانه نيز حيات معنوى و عقيدتى انسان را تضمين مى كند.

همان گونه كه جريان خون، سراسر بدن را زيرپوشش دارد، ايمان و باور عميق قلبى نيز همه دستگاه هاى دنياى وجود انسان را به فرمانبردارى از قوانين و مقررات و بندگى خدا، نه خدايان دروغين، به بايد و نبايدهاى او، نه زورمداران خرافه سازان، به ارزش ها و ضدّارزش هاى خردمندانه نه موهوم حساس مى سازد و همه را مسؤول و وظيفه شناس و پاسخگو و نقدپذير و نظارت خواه و محاسبه جو بار مى آورد.

آن جاست كه ديگر در قلمرو انديشه، نقشه هاى زشت و ظالمانه براى ستم به ديگران طرح نمى گردد; و در صفحه مغز، سوء ظن و پندار ناروا نسبت به انسان هاپديد نمى آيد.

زبان به غيبت و تهمت و برچسب و تحريف حقايق و دروغ پردازى هاى وحشتناك گشوده نمى شود و قلم براى بت سازى و تملق و خدمت به بارگاه ستم و تخريب بنيان هاى معنويت و اخلاق و آزادى به حركت نمى آيد و دست براى امضاى حكم ظالمانه روى نقشه و كاغذ نمى رود و براى اجراى حكم بيدادگرانه، بر شلاّق و ماشه فشرده نمى شود و تنها به عدالت و تقوا و رعايت حقوق بشر مى انديشد; چرا كه:

(لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً)[36]

«از آنچه بدان دانشى ندارى، پيروى مكن; چراكه گوش، چشم و قلب، هر يك از آن ها مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.»

(... فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة شَرًّا يَرَهُ)[37]

«پس هر كس هموزن ذرّه اى كار نيكى انجام دهد، ]پاداش[ آن را مى بيند، و هر كس هموزن ذرّه اى كار بدى انجام دهد، ]كيفر[ آن را مى بيند.»

پيوند ايمان و عمل

در جامعه مطلوب، با الهام از قرآن و منش مترقى و پرجاذبه آورنده آن، ايمان و عمل يا باور و سيره و سبك زندگى در كنار يكديگر قرار دارند و يك مجموعه گسست ناپذير را مى سازند و هرگز بسان جامعه ها و حكومت هاى ظاهرساز و خودكامه، ميان شعار و عمل، گفتار و كردار و ادّعا و واقعيت از زمين تا آسمان و يا از ايمان تا كفر و توحيد تا شرك و استبداد تا گوهر آزادى فاصله نيست; براى نمونه:

1ـ قرآن در مورد اين پيوند گسست ناپذير ميان ايمان و عمل شايسته، و زندگى بر اساس قانون گرايى و حق پذيرى و احساس مسؤوليت مى فرمايد:

(اِنَّ الَّذينَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ اَخْبَتُوا اِلى رَبِّهِمْ اُولئِكَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ مَثَلُ الْفَريقَيْنِ كَالاَْعْمى وَالاَْصَمِّ وَالْبَصيرِ وَالسَّميعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً اَفَلا تَذَكَّرُونَ)[38]

«به يقين آن كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده و ]با اميد به پاداش [به سوى پروردگارشان آرامش ]دل[ يافتند، آنانند كه بهشتى هستند و در آن جا ماندگار خواهند بود. وصف اين دو گروه، ]ايمان آوردگان و كفرگرايان در مقايسه،[ به سان نابينا و كر، با بينا و شنواست آيا ]اين دو گروه[ در وصف ]و در مَثَل[ برابرند؟ پس آيا پند نمى گيريد ]و به خود نمى آييد[؟»

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْن تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)[39]

«بى ترديد كسانى كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته انجام دادند، آنان همان بهترين آفريدگان اند. سزاى آنان نزد پروردگارشان باغ هايى جاودانه است كه از زير ]درختان [آن جويبارها روان است; براى هميشه در آن جاودانه اند; خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنود; اين ]پاداش بزرگ[ از آن كسى است كه از پروردگارش بترسد ]و مسؤولانه رفتار كند[.»

(وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْر إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ)[40]

«به روزگار سوگند! كه انسان در زيانكارى است; مگر كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده و يكديگر را به حق و شكيبايى توصيه نموده اند.»

همين گونه در ده ها آيه ديگر، ايمان، هماره دوشادوش عمل و همراه پرواى عملى و قانونگرايى و رعايت حقوق خدا و مردم و همگام با انجام كارهاى شايسته و بايسته و دورى گزيدن از حق كشى و بيداد و گناه و زشتى بوده و پيوند اين دو باهم پيوندى ناگسستنى است.

ره آورد شگرف ايمان راستين

اين ايمان و باور عميق و بنيادى است كه فرد و جامعه مطلوب را از ره آورد شگرف و بالنده خود برخوردار، و دنيايى آباد و آزاد مى سازد; جامعه و جهانى با ويژگى هاى زير:

1ـ برخوردار از يارى خدا:

(إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهادُ)[41]

«ما به يقين پيامبران خود و كسانى را كه ايمان آورده اند، در زندگى دنيا و روزى كه گواهان به پا مى خيزند، يارى مى دهيم.»

2ـ دنيايى با فزونى نعمت هاو موهبت ها:

(ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمئِنَّةً يَأْتيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكان فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّهِ فَاَذاقَهَا اللّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ)[42]

«خدا براى آنان كه كفران نعمت مى كنند مثالى زده است: جامعه و سرزمين آباد و آزادى كه در امن و امان بود، و هماره رزق و روزى آن از هر سو فراوان مى رسيد، امّا مردم آن، نعمت هاى خدا را ناسپاسى كردند، و خدا هم به خاطر كارهاى بيدادگرانه اى كه انجام مى دادند، لباس گرسنگى و ترس را بر اندام آنان پوشاند و طعم تلخ گرسنگى را به آنان چشاند.»

3ـ جهانى آراسته به بينش عميق و شناخت ژرف:

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ ...)[43]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از خدا پروا داريد و به پيام آورش ايمان بياوريد تا دو بهره از رحمت خويش بر شما ببخشد و براى شما فروغى قرار دهد كه با آن در ميان مردم و در مسير زندگى راه سپريد و بر شما ببخشايد ... .»

4ـ جهانى با قدرت جداسازى حق از باطل و عدالت از ظلم و آزادى از استبداد:

(يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً)[44]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! اگر از خدا پرواداريد، برايتان نيروى جداسازى حق و عدل از باطل و بيداد پديد مى آورد.»

5ـ برترى و شكست ناپذيرى در همه ميدان ها:

(وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الأَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤمِنينَ)[45]

«سست نشويد و اندوهگين نگرديد و شما برتريد اگر ايمان واقعى داشته باشيد.»

6ـ عزّتمندى و آزادگى:

(وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنين)[46]

«عزّت و شكست ناپذيرى ويژه خدا و پيامبر او و مردم با ايمان است ... .»

7ـ استقلال به مفهوم حقيقى آن:

(لَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً)[47]

«خدا هرگز كفرگرايان و حق ناپذيران را بر ايمان آوردگان چيرگى نخواهد داد.»

8ـ برخوردارى از امنيت وآزادى:

(فَاَىُّ الْفَريقَيْنِ اَحَقُّ بِالاَْمْنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَلَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ايمانَهُمْ بِظُلْم اُولئِكَ لَهُمُ الاَْمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ)[48]

«كدام يك از دو گروه توحيدگرا و شرك گرا به امنيت سزاوارتر است؟ آرى! آن كسانى كه به راستى ايمان آورده و ايمان خويشتن را به شرك و بيدادى نيالودند، اينان هستند كه امنيت براى آنان است; و آنان راه يافتگان اند.»

9ـ برخوردارى از سپر دفاعى در تندترين فراز و نشيب ها:

(اِنَّ اللّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا اِنَّ اللّهَ لاَيُحِبُّ كُلَّ خَوَّان كَفُور)[49]

«به يقين خدا از كسانى كه ايمان آورده اند، دفاع مى كند; چرا كه خدا هيچ خيانت پيشه بسيار ناسپاسى را دوست نمى دارد.»

پى نوشت :

[1]ـ سوره اعراف (7) آيه 157.

[2]ـ سوره مؤمنون (23) آيات 1 - 9.

[3]ـ سوره نحل (16) آيه 90; سوره فرقان (25) آيات 63 - 76.

[4]ـ سوره انبياء (21) آيه 92.

[5]ـ سوره انعام (6) آيه 153.

[6]ـ اين صفات و ويژگى ها از نام هاى نيكو و بلند خدا دريافت مى شود; توحيد صدوق، ص 195.

[7]ـ سوره بقره (2) آيه 163.

[8]ـ سوره نساء (4) آيه 171.

[9]ـ سوره يوسف (12) آيه 108.

[10]ـ سوره حج (22) آيه 34 ـ 35.

[11]ـ نهج الشهاده، ص 198.

[12]ـ نهج البلاغه، حكمت 133.

[13]ـ سوره بقره (2) آيه 260.

[14]ـ ر.ك: سوره عنكبوت (29) آيه 64; سوره انعام (6) آيه 32; سوره حديد (57) آيه 20; سوره لقمان (31) آيه 32; سوره آل عمران (3) آيه هاى 146 و 185; سوره جاثيه (45) آيه 35; سوره كهف (18) آيه 46.

[15]ـ نهج البلاغه، خطبه 226.

[16]ـ سوره توبه (9) آيه 37.

[17]ـ نهج البلاغه، حكمت 131.

[18]ـ سوره عصر (103) آيات 1 ـ 3.

[19]ـ تحف العقول، ص 361.

[20]ـ سوره غافر (40) آيه 39.

[21]ـ اين جملات از روايات برگردان شده است; ر.ك: ميزان الحكمه، ج 3، ص 285.

[22]ـ همان، ص 284.

[23]ـ سوره مؤمنون (23) آيه 115.

[24]ـ سوره قلم (68) آيات 34 ـ 36.

[25]ـ سوره ذاريات (51) آيه 56.

[26]ـ سوره بقره (2) آيه 113.

[27]ـ نهج البلاغه، خطبه 224.

[28]ـ سوره نصر (110) آيات 1 ـ 3.

[29]ـ سوره نساء (4) آيه 80.

[30]ـ سوره بقره (2) آيه 255.

[31]ـ سوره بيّنه (98) آيه 6.

[32]ـ سوره زُمر (39) آيات 62 ـ 66.

[33]ـ در قرآن فراتر از 850 مرتبه اين واژه و مشتقات آن به مناسبت ها و چهره هاى گوناگون به كار رفته است، كه استخراج و دسته بندى منطقى و ساماندهى و نگرش شايسته و همگام با زمان به آن ها، مى تواند انسان ساز و جامعه پرداز و گره گشا باشد.

[34]ـ اصول كافى، ج 3، ص 44.

[35]ـ ميزان الحكمه، واژه «ايمان».

[36]ـ سوره اسراء (17) آيه 36.

[37]ـ سوره زلزله (99) آيات 6 ـ 8.

[38]ـ سوره هود (11) آيات 23 ـ 24.

[39]ـ سوره بيّنه (98) آيات 7 ـ 8.

[40]ـ سوره عصر (103) آيات 1 ـ 3.

[41]ـ سوره غافر (40) آيه 51.

[42]ـ سوره نحل (16) آيه 112.

[43]ـ سوره حديد (57) آيه 28.

[44]ـ سوره انفال (8) آيه 29.

[45]ـ سوره آل عمران (3) آيه 139.

[46]ـ سوره منافقون (63) آيه 8.

[47]ـ سوره نساء (4) آيه 141.

[48]ـ سوره انعام (6) آيه 82.

[49]ـ سوره حج (22) آيه 38.